

نمای درشت ۱

از هلن تالیلا

مرحوم هماروستا برای بازی در نقش لیلادر فیلم از کرخه تاراین برنده سمیرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن از یازدهمین جشنواره فیلم فجر شد. وقتی بازی در نقش لیلابه او پیشنهاد شد، مشغول بازی نقش هلن در نمایش «دایی وانیا» بود و ۱۰ روز دیرتر به گروه فیلمبرداری در آلمان ملحق شد. روستا و حاتمی کیا در تهران درباره نقش لیلابا هم بحث و گفت‌وگو کرده بودند، اما به گفته خود روستا، هلن دایی وانیا اجازه تمرکز روی لیلای کرخه را به او نمی‌داد. مطابق فیلمنامه، لیلازنی است که در آلمان زندگی می‌کند و سال‌هاست که به ایران رفت‌وآمد نداشته‌است؛ بنابراین روستا تصمیم می‌گیرد برای اینکه بتواند روی لیلایتمرکز شود، از عوامل ایرانی گروه فاصله بگیرد. حتی به خواهرش که ساکن آلمان بوده و سال‌ها همدیگر را ندیده بودند، می‌گوید تا مدتی به دیدارش نیاید. روستا در این‌باره گفته: «تمام این تمهیدها را به‌کار می‌بردم که در فضای نقش قرار بگیرم. حتما آقای حاتمی کیا هم حس کرده که رفتار من عوض شده است، ولی چیزی به من نمی‌گفت. احساس تنهایی می‌کردم، ولی خوشحال بودم که راه نزدیک‌شدن به نقش را پیدا کرده‌ام. همکاران ایرانی من حتما از من رنجیده بودند، چون فاصله بین خودشان و من را احساس می‌کردند… روزی که فیلم را در جشنواره دیدم، دانستم که مشقات گوناگونی که همگی همکاران در ساخت این فیلم تحمل کرده بودند، بی‌نکار ناده‌است.»



نمای درشت ۲

نقشی بر لبه تیغ

صادق صفایی که ۵۵شهریور پارسال درگذشت، برای بازی در نقش نودرز از کرخه تاراینس دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش مکمل مرد را از یازدهمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد. بهرام عظیم‌پور از صفایی هم مثل علی دهکردی ویدئویی در حال نمایشنامه‌خوانی گرفت و بعد از چند تست، نقش نودر به او رسید. یکی از ویژگی‌های به‌یادماندنی نودر صدای خفّه و گرفته‌او بود که صفایی به خوبی از پس ساختن چنین صدایی برآمده بود. او در شماره ۱۴۹مجله فیلم دربارهنودر گفته بود: «موقعی که متن فیلمنامه را خواندم، دیدم که دیالوگ به‌صورت چکیده اطلاعات نسبتا جامعی از شخصیت نودر را ارائه می‌دهد. اما به‌دلیل گذرا بودن نقش و اینکه روی شخصیت تامل نمی‌شود و به‌عبارتی اطلاعات درباره نودر یکبار داده می‌شود و تماشاگر زیاد با زندگی نمی‌کند، به‌نظم رسید که نقش بر لبه تیغ است…» به این نتیجه رسیدم که غیر از تأکید بر دیالوگ، به امکانات فیزیکی نقش نیز بیشتر بپردازم و از این طریق از نودر معرفی کاملی ارائه دهم.»



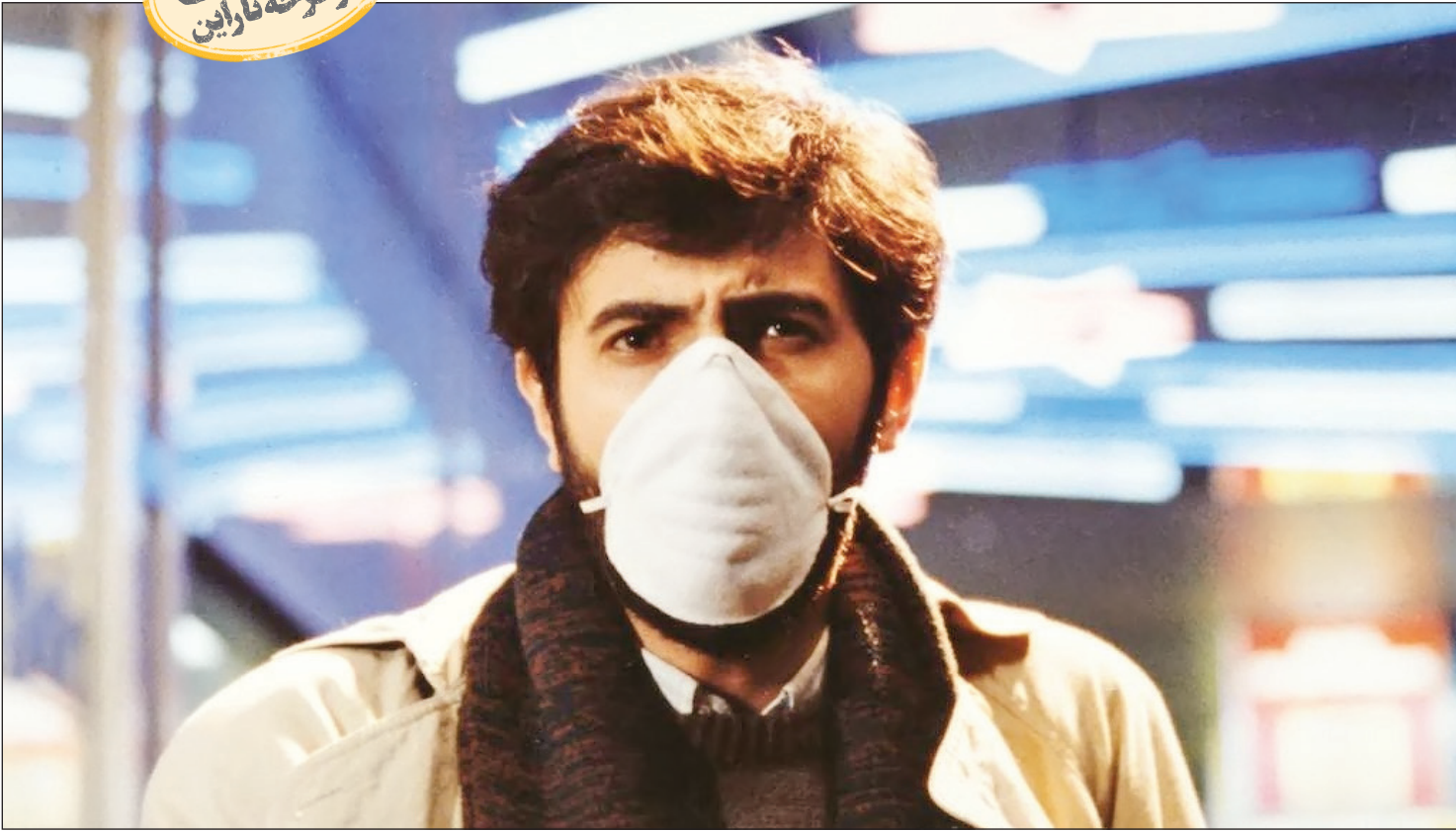
نمای درشت ۳

آدم‌های طبیعی

علی دهکردی با بازی در نقش سعید «از کرخه تاراین» به سینمای ایران معرفی شد و هنوز که هنوز است، شخصیت سعید مهم‌ترین نقش کارنامه او به‌شمار می‌رود. دهکردی که درس خوانده رشته بازیگری و کارگردانی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است، مشغول‌ترین نمایش «چهار فصل» بوده که بهرام عظیم‌پور، دستیار ابراهیم حاتمی کیا، ویدئویی از او ضبط می‌کند و بعد از چندبار رفت‌وآمد به دفتر تولید فیلم، حاتمی کیا نقش سعید را به او می‌سپارد. او در گفت‌وویی با ماهنامه سوره درباره سعید گفته بود: «از همان اول که فیلمنامه را خواندم، یعنی از لحظه‌ای که فیلمنامه را شروع کردم به خواندن، اصلاً آدم‌هایی که در فیلمنامه بودند حالا چه سعید و چه بقیه، برام تصور بیرونی پیدا کردند که یعنی نه‌آزیست بودند، نه آدم قسه بودند، نه آدم داستان بودند. آنها همین آدم‌های طبیعی بودند که دیدمشان و سعید خیلی برجسته‌تر از همه‌شان که اصلا مجموعه فضای ذهنی من را پر کرد. از همان ابتدا که فیلمنامه را خواندم و کم‌کم بیشتر می‌شد تا حالا. مثالی بزنم برای تان: خانم روستا چندبار گفتند که من اصلا دیگر در تو علی را نمی‌بینم؛ فکر می‌کنم که سعید هستی و اصلا از تباط برقرار کردن با تو برابرم مشکل شده. اینها به من اعتماد به‌نفس می‌داد و خوشحالم می‌کرد و یک خرده هم نگران می‌شدم…»



فرهنگ



چگونه حاتمی کیا به فیلمسازی شاخص برای سینماورها تبدیل شد

ترکیدن بغض کرخه در کنارراین

بار یکی از منتقدان مجله فیلم به کار بد(و سردبیر سوره هم مرتضی اوینی، دوست و مراد حاتمی کیایی بود که زمان جنگ یکی از اعضای گروه روایت فتح بود. با وجود سستایش منتقدان از دیده‌بان و مهاجر،

● بعد از شکست همه جانبه «وصل نیکان» که باعث شد گفته شود حاتمی کیا شهر را نمی‌شناسد (جمله‌ای که حاتمی کیا را عصبانی می‌کرد) نوبت به «از کرخه تاراین» رسید؛ فیلمی که در نخستین خبرهایی که درباره‌اش در مطبوعات چاپ شد، «از کرخه تا دانسوب» نام داشت. حاتمی کیا فیلم‌های قبلی‌اش را برای نهادهایی چون بنیاد فارابی و حوزه هنری ساخته بود و حالا می‌خواست برای نخستین بار با بخش خصوصی کار کند؛ با دفتر سینا فیلم که البته مدیرانش (سیفی‌الله داد و منوچهر محمدی) سابقه مسئولیت دولتی را هم داشتند. از تیم همراه حاتمی کیا در فیلم‌های قبلی، فقط اصغر تقی‌زاده تازه بودند. از علی دهکردی که آن موقع کسی‌او را نمی‌شناخت تا هماروستا که بیشتر به‌دلیل تسلطش به زبان آلمانی به فیلم حاتمی کیا راه یافته بود؛ حضور محمود کلاری به‌عنوان مدیر فیلمبرداری و مجید انتظامی آهنگساز، هم نشان می‌داد که قرار است حرفه‌ای‌ها حضور پررنگی در فیلم حاتمی کیا ایفا کنند. نخستین عکس‌ها و خبرهای از کرخه تاراین را در نشریاتی چون مجله فیلم و سوره دیدیم. مجله فیلمی‌ها «پدیهان» و «مهاجر» را از خیلی تحویل گرفته بودند(در مورد وصل نیکان هم به‌نظر، آن جمله معروف حاتمی کیا شهر را نمی‌شناسد را هم نخستین

تازگی داشت. فیلم در همان نخستین نمایش میخ خود را محکم کوبید. در جشنواره بر سنتر یازدهم هیج فیلمی به اندازه از کرخه تاراین، تماشاگران را تحت تأثیر قرار نداد. اگر اشتباه نکنم همان شب فرست نامزدهای جشنواره منتشر شد و حضور پررنگ آن سال در جشنواره، اینها مخاطبانی جدید برای حاتمی کیایی بودند که فیلم‌های قبلی‌اش را فقط تعداد فیلم حاتمی کیا در اغلب رشته‌ها، کنجکاوی عمومی درباره کرخه ایجاد کرد. جوری که از فرمایش جلویی سینمای نمایش‌دهنده از کرخه تاراین شلوغ شد. فیلم چند جایزه در جشنواره فجر بد از جمله سمیرغ بهترین فیلم را به‌دستان حاتمی کیا به‌عنوان فیلمسازی محبوب میان مردم از همین جاشروع شد. بعد از جشنواره در هر نشریه‌ای ستایش‌نامه‌ای درباره فیلم به چشم می‌خورد. تعداد مخالفان فیلم (که بیشترشان هم به دلایل سیاسی، منتقد برخی سانس‌سازها بودند) انگشت‌شمار بود. در یادداشت‌های جشنواره‌ای مجله فیلم هم که آن سال‌ها اهمیت زیادی برای علاقه‌مندان سینما داشت، تنها منتقدی که نسبت به ستایش‌های جشنواره‌ی و جواره افتاده بودم برای ابراز نگرانی کرده و لحظات سینمایی کرخه را کم و مایه‌های ملودرام فیلم را زیاد و گل درشت دانسته بود، مجیداسلامی بود. این سوره‌های مخالف در برابر ستایش‌های فراوانی که نسبت به فیلم ابراز می‌شد خیلی شنیده‌نشد.

● در فاصله نمایش در جشنواره و اکران عمومی، مطبوعات برای از کرخه تاراین، رسانه‌ها هم به فیلم سنگ تمام گذاشتند و البته یکی از روزنامه مخالف خون هم بودند که اعتراض‌شان به فیلم خیلی به چشم نیامد. حاتمی کیا در از کرخه تاراین برای

داغ غربت

نقد فیلم — سعید فراستی

«از کرخه تاراین» پنجمین فیلم بلند حاتمی کیا، در ادامه «دیده‌بان» و به‌خصوص «مهاجر»، باز هم قسه و داغ غربت است. گویا این قسه، سر دراز دارد. کرخه وصف همه انسان‌های درمندی است که فریاد مظلومیتیشان در گلو مانده؛ آدم‌هایی که دور مانده از اصل خویش، بسا همدم خود را از دل می‌گویند و در انتظار وصل‌اند. فغان‌شان و شکوه آمیز سعید را یا بار در کنار رودراین به‌یاد می‌یاورید. حاتمی کیا حرمت‌نگه می‌دارد و به حریم خلوت سعید دست‌اندازی نمی‌کند و چهره او را در آن حال خوش عبادت از ما بی‌رساند. چرا که فیلمساز هم برای سعید احترام قائل است و هم برای مخاطبش و هم برای سینما.

سینما، برای او، نه تفنن است، نه دست‌اویز و وسیله برای جا گذاشته‌ای از شمال پیش تا به امرپوز، سر حرف و خویشت ایستاده که «اگر فیلم خانوادگی بسازم، از نوع جنگی‌ان می‌سازم.» یا «اگر فیلم دیگری غیر از جنگ به نام حاتمی کیا به لابراتوار آمد، شما از طرف من اجازه دارید که آن را بسوزانید.» از آنجا که چنین قدردان جبهه است، لاجرم قدر سینما را نیز می‌دانند. تکنیک سینمایی‌اش رشد کرده و آرام‌آرام مخاطب را هم می‌فهمد و مدنظر می‌گیرد. از همین‌روست که فیلمش مؤثر می‌افتد و داغ‌بسر دل‌ها می‌زند. حس غریب فیلم هر تماشاگر را در بار اول تماشا، از خوبی‌خود می‌کند، اما تفکرش را زایل نمی‌سازد. فیلم به راحتی می‌توانست یک ملودرام خانوادگی سینمایمانتل و اشک‌انگیز از آب دربیاید، و جایی برای تأمل باقی نگذارد. و به ناچار مگر از کار بی‌بندانز، اما

۳۰ سالگی از کرخه تاراین

همیشه‌ری

تقل قول

از کرخه تاراین به روایت خالق‌اش

«از کرخه تاراین» فیلم محبوب و مهمی بود و ۳۰ سال پیش، اغلب نشریات سینمایی با کارگردانش گفت‌وگو کردند. از میان مصاحبه‌های مختلف ابراهیم حاتمی کیا، جذاب‌ترین بخش‌های گفته‌هایش را درباره «از کرخه تاراین» گلچین کرده‌ام که در ادامه می‌خوانید.

ایده‌اولیه

تحقیقات را از تهران شروع کردم. از انواع بچه‌هایی که به دلایل گوناگون از توبدی مثل تهیه دست و پای مصنوعی و امثالهم به خارج رفته بودند تا بچه‌های شیمیایی شده که در اواخر تحقیق به آنها بر خوردم. نخستین نفر از بچه‌های شیمیایی را بر حسب اتفاق یافتم. در بنیاد جانبازان، پسر خیلی جوان کوچکی را به من نشان دادند و گفتند: «با این هم مصاحبه کن.» گفتم، چشم. ابتدا فکر کردم می‌خواهند مرادست به سر کنند؛ اما وقتی شروع به صحبت کرد، تازه فهمیدم که چه شخص بزرگی است. سن واقعی او بیشتر از قیافه و هیکل نحیف و یززش بود. شیمی درمانی او را چنین کرده بود. او شروع کرد و… ادامه داد. من، طور دیگری شده بودم. این تلنگر اول بعد از طرح بود. شخصی که در عکس‌هایش جوان برهمند و خوش تیبی بود، حرف‌های زیادی برای گفتن داشت.

او دقیقاً همین زندگی قهرمان کرخه را داشت. او هم نمی‌دانست شیمیایی شده است. یعنی می‌دانست شیمیایی شده اما نمی‌دانست چنین وضعیتی دارد. دوستان و برادرش می‌دانستند و همان‌ها او را به هر شکلی بود – به‌خصوص اینکه پولی هم نداشتند – به خارج بردند. او یک روز اتفاقی و سر نماز متوجه موضوع می‌شود. یک جوان دیگری هم دیده‌بودم که بر اثر ترکش خمپاره ناپینا شده بود. او خواهری داشت که در آلمان بود، تلفیق این دو ماجرا را به من نشان داد که باید چکار کنم. مردم بودم که تکیه قسه را بر خواهر بگذارم یا برادر. در نهایت، قرار شد روی خواهر بیشتر کار کنم. چنین خواهری از کجا پیدا کنم؟ من که نه خواهری می‌شناسم و نه با آن فضای دور از وطن آشنا هستم. دستم به هیچ کجا بند نبود. وضعیتم شبیه کار آگاهی بود که قتلی رخ داده‌ولی، هیچ سرنخی پندمانی‌کند.

در جشنواره اصفهان سال ۷۰ به یکی از مهمانان فیلمساز جشنواره به نام خانم فرانک جلالی بر خوردم که مقیم آلمان بود. گفتن این دو ماجرا را به همینطور تاکید کردم که خودم چگونه هستم، در جنگ بودم و چه بر گشت گفت: اتفاقاً من هم درباره بسیجی‌ها فیلم ساخته‌ام که چند دهه در آلمان پخش شده. بسیجی‌ها را باور دارم و معتقد جامعه بعد از جنگ، بسیجی را درک نمی‌کند و ظرفیت پذیرش این خوسبان را ندارد. دیدم نسبت به بسیجی تحلیل هم دارم. او از درس گرفتم که در آلمان بیشتر صحبت کنیم، قبول کرد. رفته و چند صبحی کنارشان بودم. راحت‌تر در زندگی آنها فرو رفته بودم. به خانم جلالی گفته بودم که نمی‌تواند و باید هم‌راه باشد؛ اگر نتواند، بگوید تاغته را کنار بگذارم. به او گفتم از بند کفش گرفته تا تک‌تک کلماتی که می‌تواند گفته شود، برابم اهمیت دارد. تحقیقات تمام شد. آمدم تهران و از ۴۵ روز زیر زمین منزلان خودم را حبس کردم. بعد از ۵۸ روز نخستین نفری که سناریو را خواند، آقای محمدی، رئیس سینما فیلم بود، خواند و به من تبریک گفت.



اهمیت جنگ برای حاتمی کیا

می‌گویم نسلی وجود دارد که ۸سال از شیرین‌ترین و زنده‌ترین سال‌های عمرش را در جنگ گذرانده است. از هیجده سالگی و حتی از پانزده سالگی… اینها همان کسانی هستند که امام در سال ۴۲ نشان کرده بود و گفته بود که سربازان من الان در گهواره‌ها هستند.

این، نسلی است که سرنوشت، به دستش رقم خورده است. حرف من این است که این آدم‌ها در اینجک است که شکل گرفته‌اند. و ذغده من پیگیری سرنوشت اینهاست. لفظ سینمای جنگ ادیتی می‌کند و همیشه با آن مسئله داشته‌ام. از این لفظ بوی باروت و تق و توق می‌آید… آنچه بر ما گذشت را نمی‌توان جنگ به مفهوم عادی‌اش دانست و ذغده من آن چیزی است که این نسل با آن روبه‌رو بوده است. حتی در مجله سوره شماره اول با دووم گفته بودم که از جنگ دست نخواهم کشید. به‌نظر می‌آمد که دارم لجبازی می‌کنم بعضی وقت‌ها این تردید در دلم می‌افتاد نکند متأثر از یک نوع حالت نفسانی این حرف را گفتم.م منتهی هر چه جلوتر می‌رویم می‌بینم که حرف: حرف برای گفتن بسیار است.

دلیل انتخاب نام فیلم

اول می‌خواستم در اتریش کار کنم. به ذهنم رسیده بود که از اسم رودخانه دنیوب استفاده کنم. بعد که قرار شد در آلمان کار کنم در صحبت با مجروح‌های شیمیایی، بچه‌هایی گفتند که ما برای خلوت کردن و گذراندن اوقات تنهایی به کنارراین می‌رویم. ماهمیشه بچه‌ها را در کنارراین پیدا می‌کردیم. خانه ایران هم در کنارراین است. می‌نشستند روبه‌روی رودخانه و با او درد دل می‌کردند. قسه‌هاشان را برای این می‌گفتند. خب؛ برای من این یک شاخص بود. کرخه خم که شاخص جنگ خودمان است و می‌دیدم که این دو می‌توانند رابطه زیبایی با هم داشته باشند.

رابطه با منتقدان

فیلم را متأسفانه نخستین بار چند نفر از منتقدان شاخص سینمایی دیدند و آن سینما آمدند بیرون و گفتند خسته نباشید و خدا حافظ و رفتند. واقعاً برایم تکان دهنده و سخت بود. قرار هم نبود این اتفاق بیفتد. اما آمدند و دیدند. قطع و دوماه بعد منتقدان در سینما شهر قسه. هر روز که گذشت من کینه‌ام نسبت به این منتقدان بیشتر شد. منتقدان راحت‌تر می‌توانستند با فیلم بر خورد کنند. حتی اگر می‌گفتند آقا بد بود، مزخرف بود برابم انسانی تر بود تا این بر خورد متکرانه. برای من این تعیین‌کننده است. من مجبور شدم به سینماهای مردم بروم و فیلم را با مردم ببینم تا بفهمم مردم چه می‌گویند. بفهمم که مردم از آن فیلم رابطه برقرار می‌کنند یا نه، و وقتی دیدم خیالم راحت شد.

^[1] کتاب «از کرخه تاراین: فیلمنامه کامل، گفت‌وگوها، تفکدها»، انتشارات کانون فرهنگ‌های علمی، هنری انتشارگران، ۱۳۷۲